

A man is sitting at a table covered with a red cloth, looking out of a large bay window. The window offers a view of the ocean and a cloudy sky. The man is in silhouette, resting his chin on his hand. The scene is dimly lit, with light coming from the window.

خصوصی سازی استرس

مارک فیشر (کی پانک)

ترجمه: کسری بردبار مقدم

تزیازدهم



خصوصی سازی استرس

مارک فیشر (کی پانک)، ترجمه: کسری بردبار مقدم

ایور سوتوود^۱ داستانی را نقل می کند که چطور، در دورانی که در وضعیت نیمه بیکاری - تکیه بر قراردادهای کوتاه مدت که در آخرین لحظه توسط آژانس های کاریابی به وی اهدا می شده - به سر می برده، یک روز صبح مرتکب خطای رفتن به سوپرمارکت می شود (۱). او وقتی به خانه باز می گردد، درمی یابد که یک آژانس برای وی پیغامی گذاشته و به او پیشنهاد کار روزانه داده است. اما وقتی با آژانس تماس می گیرد، به وی گفته می شود که جای خالی همین حالا پر شده است - و به خاطر اهمال خود مورد سرزنش قرار می گیرد. چنانچه توضیح می دهد «ده دقیقه در حکم تجملاتی محسوب می شود که کارگر روزمزد درخور آن نیست». از چنین کارگرانی انتظار می رود که هر روز صبح بیرون دروازه های استعاری کارخانه، آماده به خدمت، تا آخرین نفس در انتظار بمانند. در چنین شرایطی:

زندگی روزمره متزلزل می شود. از قبل برنامه ریزی کردن دشوار، و دایرکردن روال عادی زندگی امکان ناپذیر می شود. کار، از هر نوع آن، می تواند با یک اشاره آغاز و پایان یابد، و این بار همیشه بر دوش کارگر است که فرصت بعدی را ایجاد کند و میان سمت های شغلی پر سه بزند. فرد باید در حالت آماده باش دائم به سر ببرد. درآمد مشخص، پس انداز، ثابت بودن مقوله «اشتغال» همه به دنیای تاریخی دیگری تعلق دارند. (۲)

دور از انتظار نیست که وقتی افراد در چنین شرایطی زندگی می کنند - جایی که ساعت و دستمزد آنها می تواند افزایش یا کاهش یابد، و شرایط و وضعیت استخدام آنها به مو بند است - باید اضطراب، افسردگی و ناامیدی را تجربه کنند. و شاید در ابتدا نکته

¹. Ivor Southwood

قابل بحث این باشد که بسیاری از کارگران مجاب شده‌اند تا چنین شرایط رو به زوالی را بسان امری «طبیعی» بپذیرند، و سرچشمه‌های هرگونه استرسی را که ممکن است احساس کنند، ناشی از اندرون خود بدانند - ناشی از شیمی مغز یا تاریخ شخصی خودشان. اما [مبحث] خصوصی‌سازی استرس در این زمینه ایدئولوژیکی که سوتوود از درون توصیف می‌کند، صرفاً به آن سویه بدیهی از یک جهان از قرار معلوم سیاست‌زدایی شده اشاره دارد. من اصطلاح «واقع‌بینی سرمایه‌دارانه» را برای توصیف این زمینه ایدئولوژیکی به کار گرفته‌ام؛ اصطلاحی که خصوصی‌سازی استرس نقشی حیاتی در ظهور آن داشته است.

واقع‌بینی سرمایه‌دارانه اشاره به این باور شایع دارد که سرمایه‌داری بدیل ندارد - گرچه «باور» شاید اصطلاح گمراه‌کننده‌ای باشد، چون منطقی آن فقط در سر افراد جای ندارد بلکه در روال‌های نهادی محل‌های کار و رسانه‌ها نیز بروز کرده است. آلتوسر در مباحث خود در باب ایدئولوژی، رهنامه پاسکال را نقل می‌کند: «کافی است زانو بزنی و لب به دعا بگشایی، باور از پی‌اش خواهد آمد»: باورهای روانی ناشی از «به‌جا آوردن حرکتی» است که در راستای زبان‌ها و کردارهای رسمی انجام می‌گیرند. این بدان معناست که هرچند افراد و گروه‌های بسیاری زبان رقابت، کارآفرینی و مصرف‌گرایی را که در دهه ۱۹۸۰ در نهادهای بریتانیا منصوب شده است خوار شمرده یا به سخره گرفته‌اند، همکاری مناسک‌وار گسترده ما با این واژگان در خدمت طبیعی‌سازی سلطه سرمایه و کمک به خنثی کردن هر نوع مخالفت علیه آن بوده است.

با تأمل درباره تغییر در معنای رهنامه بلند آوازه تاچر که می‌گوید: «بدیلی وجود ندارد» می‌توان بی‌درنگ فرمی را که واقع‌بینی سرمایه‌دارانه اکنون به دست آورده درک کرد. وقتی تاچر در ابتدا این ادعای بدنام را طرح کرد، تأکید بر رجحان بود: سرمایه‌داری نئولیبرال بهترین سیستم ممکن بود؛ بدیل‌ها نامطلوب بودند. اکنون، این دعوی یک وزن هستی‌شناسانه را بر دوش می‌کشد - سرمایه‌داری صرفاً بهترین سیستم ممکن نیست، تنها سیستم ممکن است؛ بدیل‌ها مبهم، خیالی، و به سختی قابل تصور هستند. از سال ۱۹۸۹، توفیق سرمایه‌داری در شکست حریفان خود آن را به تحقق هدف نهایی ایدئولوژی - یعنی ناهویدابودن - نزدیک کرده است. سرمایه‌داری، دست‌کم در کشورهای نیم‌کره شمالی، خود را بسان یگانه واقعیت ممکن مطرح می‌کند، و از این رو

به‌سختی این چنین «به‌نظر می‌آید». آتیلیو بورون^۲ بحث می‌کند که سرمایه‌داری تغییر جایگاه داده و در پشت پرده صحنه سیاست پنهان شده و شالوده‌ناهودای ساختار جامعه معاصر گردیده است، و این گفته برتولت برشت را نقل می‌کند که «سرمایه‌داری آقای متشخصی است که دوست ندارد کسی او را به اسم صدا بزند».^(۳)

واقع‌بینی افسرده‌کننده کارگر نوین

ما انتظار داریم راست‌های تاچری (و مابعد تاچری) این تصور را اشاعه دهند که برنامه نئولیبرالیسم بدیلی ندارد. ولی پیروزی واقع‌بینی سرمایه‌دارانه فقط زمانی در بریتانیا تضمین شد که حزب کارگر تسلیم این دیدگاه شد و به بهای از دست دادن قدرت پذیرفت که «از این پس، باید اجازه داد منافع کسب و کار، با تصویری محدود از این منافع، شکل‌وشمایلی و سمت‌وسوی کل فرهنگ را سازمان دهند».^(۴) اما شاید به‌جای این ادعا که حزب کارگر به سادگی تسلیم واقع‌بینی سرمایه‌دارانه تاچری می‌شود، صحیح‌تر باشد که این نکته را ثبت و ضبط کنیم: این خود حزب کارگر بود که نخست واقع‌بینی سرمایه‌دارانه را به جریان اصلی سیاسی بریتانیا معرفی کرد، وقتی که جیمز کالاهان سخنرانی بدنام خود در سال ۱۹۷۶ داخل کنفرانس حزب کارگر، واقع در بلکپول، را ارائه داد:

برای مدت مدیدی، شاید از زمان جنگ تاکنون، گذاشتن همت برای انتخاب‌های اساسی و تغییرات بنیادین در نظام اقتصادی‌مان را به زمان دیگری موکول کردیم [...] مدت‌هاست که عاریتی زنده‌ایم [...] دنیای دنجی که می‌گفتند تا ابد ادامه خواهد یافت، جایکه اشتغال کامل می‌توانست با ضرب‌قلم صدراعظم تضمین شود – آن دنیای دنج نیست و نابود شده است...

با این حال بعید است کالاهان حد خواست مشارکت حزب کارگر در سیاست «مماشات با شرکت‌ها» را پیش‌بینی کرده باشد، یا این نکته را که تا چه حد دنیای دنجی که او مجری واپسین مناسک آن بود، با جهان سرتاسر ناامنی که آیور ساوث‌وود وصف آن را کرده، جایگزین خواهد شد.

^۲. Atilio Boron

البته تسلیم و رضای حزب کارگر در برابر واقع‌بینی سرمایه‌دارانه را نمی‌توان بسان یک خطای ساده تلقی کرد: این پیامد تجزیه‌ی پایگاه قدیمی قدرت چپ در مواجهه با بازسازی پساوردیستی سرمایه‌داری بود. ویژگی‌های این وضعیت نیز -جهانی‌سازی؛ جابجاشدن فرآیندهای تولید به‌واسطه‌ی رایانه‌ای‌شدن، موقتی‌شدن کار، تشدید فرهنگ مصرفی- اکنون به‌قدری آشنایند که دیگر چونان پس‌زمینه‌ای مسلّم و بدیهی از نظر پنهان شده‌اند. این همان چیزی است که پس‌زمینه را برای «واقعیت» ظاهراً پساسیاسی و غیرقابل‌انکار که واقع‌بینی سرمایه‌دارانه به آن متکی است، فراهم می‌سازد. زنگ خطری که توسط نوشته‌های استوارت هال و دیگران در نشریه‌ی *مارکسیسم/امروز* در پایان دهه‌ی ۱۹۸۰ به صدا درآمده بود، کاملاً درست بود: چپ، اگر از روی تسلیم و رضا به مفروضات جهان در حال زوالِ فوردیستی بچسبد و در هژمونیزه‌کردن جهانِ نوینِ پسا فوردیستی ناکام بماند، با چهره‌ی منسوخیت روبرو خواهد شد. (۵) اما پروژه‌ی کارگر نوین، بری از تلاش برای دستیابی به این هژمونی جدید و صریحاً مبتنی بر تصدیق غیرممکن بودن هژمونیزه‌سازی چپ پسا فوردیسم بود: تمام چیزی که می‌شد بدان امید داشت نسخه‌ی تعدیل یافته‌ای از استقرار نفولیبیرال بود.

در ایتالیا، خودمختارانی چون براردی و نگری نیز نیاز به مواجهه با تخریب آن دنیایی که چپ در آن شکل گرفته بود و مطابقت با شرایط دنیای پسا فوردیسم، آن‌هم به شیوه‌ای نسبتاً متفاوت را، تشخیص داده بودند. نگری در سری نامه‌نگاری‌های خود در دهه‌ی ۱۹۸۰، که اخیراً به زبان انگلیسی منتشر شده‌اند، گذار دردناک از امیدهای انقلابی به شکست از نفولیبیرالیسم فتح‌گرا را چنین توصیف می‌کند:

ما محکوم به زیستن و تحمل شکست حقیقت، شکست حقیقت‌مان، هستیم. باید کمر به تخریب بازنمایی، تداوم و خاطره‌ی این حقیقت ببندیم. تمام طفره‌روی‌ها برای اجتناب از به‌رسمیت‌شناختن این نکته که واقعیت تغییر کرده و دوران حقیقت به‌سر آمده،

باید کنار گذاشته شوند. خون در رگ‌هایمان عوض شده است. (۶)

ما هم‌اکنون با اثرات واماندگی چپ در برخاستن مقابل چالشی که نگرانی شناسایی کرده بود، زندگی می‌کنیم؛ و گزاف نیست اگر بگوییم بسیاری از چپ‌ها به‌صورتی از افسردگی جمعی تن داده‌اند و علائم این مرض در ایشان بروز کرده است، از عزلت‌گزینی و بی‌انگیزی گرفته تا ناتوانی در عمل.

یکی از تفاوت‌های میان اندوه و افسردگی در این است که، در حالی که اندوه خود را به‌منزلهٔ واقعه‌ای مشروط و موقت استنباط می‌کند، افسردگی [برعکس]، خود را بسان واقعه‌ای واجب و پایان‌ناپذیر عرضه می‌دارد: سطوح منجمد دنیای فرد افسرده به هر افق قابل‌تصوری رخنه می‌کند. فرد افسرده، در اعماق این وضعیت، ماخلوبای خود را در قالب حالتی بیمارگون یا در واقع غیرعادی تجربه نمی‌کند: بر اثر افسردگی اعتقاد راسخ پیدا می‌کند که کنش در هر صورت بی‌فایده است و پشت پردهٔ پرهیزکاری تنها آزمندی نهفته است. این اعتقاد در نظر افراد افسرده به‌سان حقیقتی جلوه می‌کند که ایشان بدان رسیده‌اند اما دیگران فریب‌خورده‌تر از آنند که آن را دریابند. به‌وضوح میان «واقع‌بینی» ظاهری فرد افسرده، با چشم‌داشت‌های شدیداً نازل آن، و واقع‌بینی سرمایه‌دارانه رابطه‌ای وجود دارد.

این افسردگی به‌صورت جمعی تجربه نشد: برعکس، دقیقاً در قالب تجزیهٔ جمع در حالت‌های جدید اتم‌وارشدن افراد روی داد. کارگران با محروم شدن از شکل‌های پایدار اشتغال که یاد گرفته بودند چشم به راهش باشند، بی‌بهره از همبستگی‌ای که سابق بر این اتحادیه‌های کارگری برایشان تأمین می‌کرد، خود را ناچار به رقابت با یک‌دیگر در مختصات ایدئولوژیکی‌ای یافتند که چنین رقابتی را طبیعی جلوه می‌داد. برخی کارگران هرگز از شوک آسیب‌زای ناشی از دیدن حذف ناگهانی جهان سوسیال‌دموکرات فوردیست بیرون نیامدند: واقعه‌ای که اکنون در زمانی که حکومت ائتلاف محافظه‌کار لیبرال دموکرات از خواستاران طرح «حمایت مالی از افراد ناتوان» می‌خواهد تا از خواست این طرح دست بکشند، ارزش یادآوری دارد. چنین اقدامی اوج فرآیند خصوصی‌سازی استرس است که از دههٔ ۱۹۸۰ در بریتانیا آغاز شد.

اگر چرخش از فوردیسم به پسا‌فوردیسم صدمات روانی خاص خود را به افراد وارد کرد، باید گفت پسا‌فوردیسم هم مجموعه‌ کاملی از حالت‌های جدید استرس پدید آورده است. ترکیب تکنولوژی نوین و مدیریت‌گرایی، به‌عوض محو کاغذبازی‌های اداری دیوان‌سالارانه‌ای که وعده‌اش توسط ایدئولوگ‌های نئولیبرال داده شده بود، استرس اداری وارد شده به کارگران را، که حالا ملزم شده‌اند تا بازرسان خودشان باشند، به‌شدت افزایش داده است (چیزی که به‌هیچ‌وجه کارگران را از زیر نظر بازرسان خارجی از همه رنگ، خلاص نمی‌کند). کار، هر چقدر هم که غیررسمی باشد، حالا دیگر به‌طور عادی متضمن اجرای متا-کار³ است: تکمیل دفتر گزارش کار، طرح جزئیات اهداف و مقاصد، مشارکت در به اصطلاح «ادامه دادن توسعه حرفه‌ای». ساونارولای و بلاگ‌نویس، در نوشته‌ای در زمینه کار آکادمیک روندی را توضیح می‌دهد که چگونه سیستم‌های دائمی و همه‌جا حاضر ارزیابی حالتی پایدار از اضطراب ایجاد می‌کنند:

یکی از شایع‌ترین پدیده‌ها در نظام توزیع مدارک دانشگاهی در فضای نئولیبرالی جاری، تورم کارنامک‌ها، یعنی سوابق شغلی، است: وقتی شغل‌های در دسترس رو به افول می‌گذارند و دستخوش تعویق‌های ناموجه و امروز-فردا کردن‌های کافکایی می‌شوند، حملات بخت‌برگشته سرمایه علمی مجبور می‌شوند تا نه فقط چپ و راست پروژه قبول کنند، بلکه تمام کارهای خود، تک‌تک اقلام تولیدی‌شان را ثبت کنند تا سوابق‌شان پر و پیمان‌تر شود. گناهی جز حذف کردن وجود ندارد [...] از این حیث، گذر از [...] سنجش‌های دقیق و ادواری [...] به سنجش‌های همه-جا-حاضر و دائمی، نتیجه‌ای جز قسمی [افزایش تولید بیمارگون یا] به اصطلاح استاخانوفی⁴ در حوزه کار غیرمادی ندارد، که مانند سلف استالینیستی‌اش از همه بنیاد و پایه‌های ابزاری درمی‌گذرد و چیزی جز جریان نهفته مداومی از اضطرابی جانکاه و توان‌فرسا در پی نخواهد داشت (از آنجا که متر و معیاری در کار نیست، هیچ میزان کاری هرگز خیالتان را راحت نخواهد کرد). (۷)

³. meta-work

⁴. Stakhanovism

ساده‌لوحانه خواهد بود اگر که تصور کنیم این «جریان تحتانی و ثابت اضطراب فرسایشی» یک عارضه ثانوی غیرمترقبه است که به دلیل تحمیل این مکانیسم‌های نظارت بر خود ایجاد شده، که آشکارا در حصول به اهداف رسمی خود ناکام می‌مانند. در کمال حیرت، حتی فردی مثل فیلیپ بلوند^۵ نیز چنین اظهار داشته است: «راه‌حل‌های بازارمدار دستگاه عریض و طویل اداری و دیوانی پرهزینه‌ای به بار می‌آورند، دستگاهی متشکل از حسابداران و ممتحنان و بازرسان و ارزیابان و حسابرسان که فکر و ذکرشان تضمین کیفیت و تأکید بر نظارت است، و همین مانع نوآوری و آزمون‌ورزی می‌شود و هزینه هر کار نو را گزاف می‌کند». (۸)

این تصدیق مغتنم است، اما نکته مهم امتناع از پذیرش این ایده است که «شکست‌های» آشکار مدیریت‌گرایی^۶ [بخشی از] «اشتباهات صادقانه» سیستمی است که به‌طور خالصانه اهداف آن معطوف به کارآیی بیشتر است. اقدامات مبتکرانه مدیریت‌گرایانه مطمئناً به تحقق اهداف واقعی اما نهان آن‌ها کمک می‌کند که چیزی نبود جز تضعیف بیش‌از پیش کار و سست کردن پایه‌های خودمختاری کارگران، و این خود بخشی از پروژه بازگرداندن ثروت و قدرت به صاحبان امتیازات غیرعادی^۷ [یا به اصطلاح نورچشمی‌های سیستم] بود.

پایش بی‌وقفه پیوند تنگاتنگی با بی‌ثباتی دارد؛ و همان‌طور که تویباس ون وین^۸ بحث می‌کند، کار متزلزل مطالبه‌ای «آیرونیک و درعین حال توان‌فرسا» پیش‌روی کارگران قرار می‌دهد. از یک‌سو، کار هرگز پایان نمی‌یابد: از کارگر همواره انتظار می‌رود تا در دسترس باشد، بی‌آن‌که توقع یک زندگی شخصی را داشته باشد. از سوی دیگر، طبقه متزلزل [یا آسیب‌پذیر از حیث شغل و رفاه] قابل حذف و چشم‌پوشی است، حتی وقتی تمام خودمختاری خود را فدای حفظ شغل می‌کند. (۹) گرایش امروز معطوف است به این‌که عملاً تمام اشکال کار متزلزل شوند. به تعبیر فرانکو براردی^۹، «سرمایه‌داری دیگر افراد را به خدمت نمی‌گیرد بلکه بسته‌های زمانی خریداری می‌کند، بسته‌هایی جدا شده از حاملان مقطعی و قابل تعویض‌شان». (۱۰) این قبیل «بسته‌های

5. Philip Blond

6. managerialism

7. hyperprivileged

8. Tobias van Veen

9. Franco Berardi

زمانی» نمی‌پندارند که برای مثال با شخصی دارای حقوق یا مطالبات سروکار دارند [و برایشان قضیه بدین قرار است]: کارگران در واقع یا در دسترس هستند یا در دسترس نیستند.

براردی اثرات مخابرات^{۱۰} دیجیتال را نیز برمی‌شمارد؛ مخابرات باعث ایجاد پدیده‌ای می‌شوند که وی حس پخشیده دهشت می‌خواند، چرا که افراد را در معرض بمباران بی‌امان داده‌ها قرار می‌دهد:

تسریع در تبادل ارتباطات [...] تأثیری از نوع آسیب‌زا بر ذهن فردی انسان و حتی فزون‌تر بر ذهن جمعی می‌گذارد. افراد در موقعیتی نیستند که بتوانند توده‌ی عظیم و همیشه در حال رشد اطلاعات را که به رایانه‌ها، تلفن‌های همراه، صفحات تلویزیون، دفترچه‌های مخابرات الکترونیکی و سرشان وارد می‌شود، به طور آگاهانه پردازش کنند. گرچه، اگر بخواهید کارآمد، رقابت‌جو و پیروز میدان باشید، پیگیری، شناخت، ارزیابی و پردازش تمام این اطلاعات ضروری به نظر می‌آید. (۱۱)

یکی از تأثیرات فناوری مخابرات مدرن این است که هیچ بیرونی بر جا نمی‌گذارد تا شخص بتواند نیروی خود را بازیابد. فضای سایبر مفهوم «محل کار» را منسوخ می‌کند. اکنون که می‌توان انتظار داشت شخص در هر ساعت از شبانه‌روز به ایمیل پاسخ دهد، کار نمی‌تواند به یک مکان خاص یا ساعات محدود منحصر شود. هیچ راه‌گریزی وجود ندارد – و نه فقط بدین دلیل که کار بدون محدودیت گسترش می‌یابد. چنین فرآیندهایی دزدانه وارد ساحت لیبیدو هم شده‌اند، در نتیجه «بند و بستی^{۱۱}» که مخابرات دیجیتال بر انسان‌ها تحمیل می‌کند به‌هیچ‌وجه همواره بسان امری مستقیماً ناخوشایند تجربه نمی‌شود. برای مثال، همان‌طور که شری ترکل^{۱۲} بحث می‌کند، بسیاری از والدین می‌کوشند تا همگام با قافله‌ی فناوری و ارسال ایمیل و پیام‌های الکترونیکی، به فرزندانشان خود نیز رسیدگی کنند و این موجب افزایش روزافزون استرس در آن‌ها شده است؛ آن‌ها نیز ناخواسته هوش و حواس خود را به فناوری مخابراتی باخته‌اند:

¹⁰. telecommunications

¹¹. tethering

¹². Sherry Turkle

آن‌ها بدون همراه داشتن دفتر کارشان با خود نمی‌توانند به تعطیلات بروند؛ دفتر کارشان روی گوشی‌شان است. شکایت می‌کنند

که کارفرمایان‌شان از ایشان می‌خواهند که پیوسته به اینترنت وصل باشند اما سپس اقرار می‌کنند که شیفتگی‌شان به وسایل

ارتباطی از حد همهٔ توقعات حرفه‌ای فراتر می‌رود. (۱۲)

اقداماتی که از فرار معلوم برای کار صورت می‌گیرند، حتی اگر در تعطیلات یا اواخر شب انجام شوند، ابدأ بسان مطالباتی نامعقول

تجربه نمی‌شوند. از نقطه‌نظری روان‌کاوانه، به سهولت می‌توان فهمید که چرا چنین مطالباتی – مطالباتی که به هیچ‌وجه نمی‌توانند

محقق شوند – می‌توانند لیبیدویی شوند، چرا که این قسم مطالبه دقیقاً مطابق با همان فرمی است که رانهٔ روان‌کاوانه به خود

می‌گیرد. جودی دین^{۱۳} به نحوی اقناع‌کننده بحث کرده است که بی‌اختیاری^{۱۴} در قبال کار با ارتباطات دیجیتال، افراد را اسیر

رانهٔ (فرویدی/ لکانی) می‌کند: افراد در حلقه‌های تکرار شونده حبس شده و از بیهوده‌بودن فعالیت‌های خود آگاه‌اند، ولی با این حال

قادر به کنارکشیدن [از این فرآیند] نیستند. (۱۳) گردش بی‌وقفهٔ ارتباطات دیجیتال در ورای اصل لذت قرار دارد: اشتیاق

سیری‌ناپذیر به چک کردن پیام‌ها، ایمیل یا فیس‌بوک بی‌اختیارگونه است، همانند خارانیدن خراشی که هرچقدر می‌خارانیم، بیشتر

تشدید پیدا می‌کند. این رفتار همانند تمام بی‌اختیاری‌ها از نارضایتی خوراک می‌گیرد. اگر پیامی در کار نباشد، احساس ناامیدی

می‌کنید و خیلی سریع دوباره قسمت پیام‌ها را چک می‌کنید. اما اگر پیامی هم در کار باشد دوباره احساس ناامیدی می‌کنید:

مقدار پیام‌ها هیچ‌وقت کافی نیستند. شری ترکل با افرادی صحبت کرده که قادر به مقاومت در برابر اشتیاق به ارسال و دریافت

متن از طریق تلفن همراه‌شان نیستند، حتی هنگامی که یک خودرو را می‌رانند. گرچه ممکن است جناسی ثقیل به نظر آید، این

یک نمونهٔ تمام‌عیار از رانهٔ مرگ است، که نه با میل به مرگ، بلکه با بودن در چنگ بی‌اختیاری‌ای چنان قدرتمند که فرد را

نسبت به مرگ بی‌تفاوت می‌کند، مشخصه می‌یابد. آنچه در این جا شایان توجه است محتوای مبتذل رانه است. این تراژدی چیزی

شبهه به کفش‌های قرمز^{۱۵} نیست که در آن بالرین به خاطر خلسهٔ والای رقص جان خود را از دست می‌دهد: اینان افرادی هستند

¹³. Jodi Dean

¹⁴. Compulsion

¹⁵. The Red Shoes (1948)

که حاضرند خطر مرگ را برای اینکه بتوانند یک پیام ۱۴۰ کلمه‌ای را باز کنند بپذیرند، کاری که به خوبی می‌دانند برابر با سبک‌مغزی است.

نوسازی عمومی یا علاج خصوصی؟

خصوصی‌سازی استرس یک سیستم اسارت بی‌نقص است که در سببیت تمام‌عیار خود نظیر ندارد. سرمایه کارگران را بیمار می‌کند، و سپس شرکت‌های دارویی چند ملیتی برای بهترکردن حال‌شان به آن‌ها دارو می‌فروشند. در همان حال که نارضایتی فردی‌سازی و درونی‌سازی می‌شود، علیت اجتماعی و سیاسی اندوه به شکل ماهرانه‌ای کنار گذاشته می‌شود. دن هایند^{۱۶} بحث می‌کند که تمرکز بر کمبود سروتونین^{۱۷} به‌عنوان «علت» مفروض افسردگی برخی از ریشه‌های اجتماعی ناخشنودی، مانند فردگرایی رقابتی و نابرابری درآمد را در ابهام فرو می‌برد. گرچه میزان زیادی کار وجود دارد که پیوندهای میان خشنودی فردی با مشارکت سیاسی و علقه‌های وسیع اجتماعی (و نیز درآمدهای عمدتاً برابر) را نشان می‌دهد، واکنش عمومی به اندوه خصوصی به‌ندرت به‌عنوان اولین گزینه در نظر گرفته می‌شود.^(۱۴) پر واضح است که تجویز دارو راحت‌تر از تغییر سرتاسری در نحوه سازمان‌دهی جامعه است. در این ضمن، چنانچه دن هایند بحث می‌کند «انبوهی از کارآفرینان هستند که امروزه به انسان‌ها وعده دستیابی به شادکامی در چند گام ساده می‌دهند». بازار اینان را کسانی داغ می‌کنند «که بی‌دغدغه در چارچوب روایت مسلط فرهنگ از شادکامی و کامیابی فعالیت می‌کنند». کسانی که «کارایی گسترده‌ی اقناع^{۱۸} تجاری» را تأیید می‌کنند و در عین حال از تأیید آن برخوردار می‌شوند.

رژیم دارومحور روان‌پزشکی نقش مرکزی در خصوصی‌سازی استرس داشته، اما مهم این است که از نقش شاید حتی حيله‌گرانه‌تری که از قرار معلوم اقدامات همه‌جانبه‌گراتر روان‌درمانی در سیاست‌زدایی از اندوه داشته غافل نشویم. دیوید اسمیل^{۱۹}،

¹⁶. Dan Hind

¹⁷. serotonin

¹⁸. commercial

¹⁹. David Smail

درمان گر رادیکال، بحث می‌کند که دیدگاه مارگاریت تاچر مبنی بر این که چیزی به‌عنوان جامعه وجود ندارد، آنچه وجود دارد تنها افراد و خانواده‌هایشان است، «در تقریباً تمام رویکردهای درمانی پژواکی بی‌ارزش» می‌یابد. (۱۵) روش‌های درمانی‌ای از قبیل رفتار-شناخت درمانی تمرکز بر زندگی اولیه (نوعی روان‌کاوی-آرشیو) را با رهنامه خودیاری که افراد از طریق آن می‌توانند به اربابان سرنوشت خودشان صیوروت یابند، ترکیب می‌کند. اسمیل نام بی‌اندازه متداعی *اراده‌گرایی سحرآمیز*^{۲۰} را به این دید می‌دهد که [ادعا دارد] «شما می‌توانید به کمک متخصص درمانگر یا مشاور خود، دنیایی را که در آخرین آنالیز [برایتان مشخص کرده‌اند] شخص شما مسئول آن هستید تغییر دهید، به طوری که دیگر موجب اندوه شما نشود». (۱۶)

تبلیغ و ترویج اراده‌گرایی سحرآمیز برای موفقیت نتولیرالیسم حائز اهمیت بوده است؛ می‌توانیم تا آنجا پیش برویم که بگوییم بسان چیزی شبیه به ایدئولوژی خودجوش دوران ما به حساب می‌آید. به‌همین دلیل، برای مثال، ایده‌های [ساطع‌شده] از «خودیاری درمانی» در نمایش‌های تلویزیونی عامه‌پسند بسیار تأثیرگذار شده‌اند. (۱۷) *نمایش اپرا وینفری*^{۲۱} احتمالاً شناخته‌شده‌ترین نمونه است، اما در برنامه‌های بریتانیا نظیر برنامه *مری، ملکه فروشگاه‌ها*^{۲۲} و *پری، مام‌شغل‌ها*^{۲۳} کارآفرینی‌گرایی^{۲۴} روانی اراده‌گرایی سحرآمیز به صریح‌ترین شکل ترویج داده می‌شود: این برنامه‌ها ما را مجاب می‌کنند که موانع موجود در برابر پتانسیل‌های مولدمان در درون خود ما نهفته است. اگر توفیق نیابیم یک علت بیشتر ندارد: کوشش لازم را برای بازساختن خویش به‌کار نبسته‌ایم.

خصوصی‌سازی استرس بخشی از پروژه‌ای بوده که هدف آن انهدام تقریباً تمام‌وکمال مفهوم امر عمومی بوده است – همان چیزی که تندرستی روان از اساس به آن وابسته است. آنچه بی‌درنگ بدان نیاز داریم سیاست نوینی در جهت سلامت ذهنی است که پیرامون مسئله فضای عمومی سازمان‌یافته باشد. چپ‌های متنوع جدید، حین انفصال از چپ استالینیستی قدیمی، خواستار یک

20. magical voluntarism

21. The Oprah Winfrey Show

22. Mary, Queen of Shops

23. The Fairy Jobmother

24. entrepreneurialism

فضای عمومی دیوان‌سالاری‌زدایی‌شده و خودمختاری کارگران شدند: آنچه گیرشان آمد مدیریت‌گرایی و خرید بود. اوضاع سیاسی جاری در انگلیس – با کسب و کار و متحدان آن که در حال تخریب بقایای سوسیال دموکراسی هستند – نوعی وارونگی دوزخی از رویای خودمختاری کارگران رسته شده از دولت، رؤسا و دیوان‌سالاری می‌سازد. در یک پیچ انحرافی حیرت‌آور، کارگران متوجه شدند که دارند به منظور تأمین کمک‌مالی دولت نخبگان کسب‌وکار، در یک شرایط رو به زوال و برای آنچه در واقع اجرت بدتری دارد، سخت‌تر از قبل کار می‌کنند، آن‌هم درحالی‌که کارگزاران آن نخبگان، نقشه تخریب بیشتر خدمات عمومی‌ای که کارگران به آن تکیه زده‌اند را در دست دارند.

در همان حال که نئولیبرالیسم از اعتبار افتاده تشدید پروژه خود را طرح‌ریزی می‌کند، نوعی خودمختارگرایی راست‌گرا در تریزیم سرخ^{۲۵} فیلیپ بلوند و لیبریزم آبی^{۲۶} موریس گلاسمن ظاهر می‌شود. در این جا نقد دیوان‌سالاری سوسیال دموکراتیک و نئولیبرال دوشادوش فراخوانی برای استرداد سنت حرکت می‌کند. موفقیت نئولیبرالیسم در گرو به چنگ آوردن تمایلات کارگرانی بود که می‌خواستند از سخت‌گیری‌های فوردیسم بگریزند (گرچه مصرف‌گرایی فردگرایی بینوا که اکنون همه ما در آن غوطه‌ور هستیم بدیلی نیست که مطابق میل آن‌ها باشد). «جامعه بزرگ» بلوند که بیشتر اسباب خنده است و «جماعت‌های سفیدپوست طبقه کارگر» موریس گلاسمن که به طرز نگران‌کننده‌ای تنگ‌نظر هستند، واکنش‌های مجاب‌کننده یا قابل‌قبولی به این مسئله به‌شمار نمی‌آیند. سرمایه سنت‌هایی را که بلوند و گلاسمن سودای‌شان را در سر داشتند نیست و نابود کرده و هیچ چیز را به آنان بازنگردانده است.

اما این نباید باعث تأسف شود؛ به‌هیچ‌وجه. آنچه بدان نیاز داریم تا احیا کنیم نه صف‌آرایی‌های اجتماعی که شکست خورده‌اند (آن‌هم بنا به دلایلی که قاعدتاً مایه خشنودی نیروهای مترقی است)، بلکه پروژه‌های سیاسی است که هرگز به‌راستی اتفاق نیفتاده

۲۵. Red Toryism: به طرفدار فلسفه سیاسی محافظه‌کار میانه‌رو در بریتانیا و کانادا تری سرخ می‌گویند. این فلسفه به سمت سیاست‌های اجتماعی اشتراکی گرایش دارد. – م.

۲۶. Blue Labourism: لیبر آبی یک گروه ذی‌نفوذ در حزب کارگر انگلیس است که ایده‌های محافظه‌کارانه‌ای درباره مسائل مختلف اجتماعی و بین‌المللی، مانند مهاجرت، جرم و اتحادیه اروپا دارد. این گروه حامی سوسیالیسم صنفی است و دست رد بر سینه اقتصاد نئولیبرال می‌زند. – م.

است: حصول به یک حوزه عمومی دموکراتیک. حتی در کار فیلیپ بلوند نیز می‌توان سیمای تغییری هژمونیک را تشخیص داد – آن‌جا که به طرز تکان‌دهنده‌ای مفاهیم اساسی نئولیبرالیسم را انکار و به مدیریت‌گرایی حمله می‌کند؛ و آن‌جا که برخلاف نظر تاچر، معلوم می‌شود از هر چه بگذریم چیزی به اسم جامعه وجود دارد. چنین اقدام‌هایی سرنخی به دست می‌دهند تا دریابیم – با وجود کمک‌های مالی به بانک‌های ورشکسته – نئولیبرالیسم اعتبارش را بالکل از دست داده است.

طغیان اخیر مبارزه‌طلبی در انگلیس، به‌خصوص در میان جوانان، نشان می‌دهد که خصوصی‌سازی استرس در حال فروپاشی است: به جای افسردگی یک فرد دارویی، اکنون شاهد انفجار خشم عمومی هستیم. در این‌جا، و در نارضایتی از ضابطه مدیریت‌گرایانه کار، نارضایتی بسیار گسترده‌ای که هنوز چنانچه باید از آن بهره‌برداری نشده است، برخی از موادی که از روی آن می‌توان تجددطلبی چپ‌گرایانه نوینی را ساخت، نهفته است. تنها این تجددطلبی چپ‌گرایانه قادر به برساختن حوزه‌ای عمومی است که می‌تواند آسیب‌های بی‌شماری را که سرمایه‌داری ارتباطی به روح و روان ما وارد کرده است علاج کند.

K-punk: The Collected and Unpublished Writings of Mark Fisher, Edited by Darren Ambrose

فهرست منابع:

1. Ivor Southwood, *Non-Stop Inertia*, (Zer0, 2010), p. 72
2. Ibid., p. 15
3. Atilio Boron, "The Truth About Capitalist Democracy", *Socialist Register*, 2006, pp. 28-59, p. 32
4. As argued by Jeremy Gilbert in, "Elitism, Philistinism and Populism: The Sorry State of British Higher Education Policy", *openDemocracy*, 2010
5. See Stuart Hall and Martin Jacques (eds), *New Times: The Changing Face of Politics in the 1990s*, (Lawrence and Wishart, 1989)
6. Antonio Negri, *Art and Multitude*, (Polity, 2010), p. 10
7. Savonarola, "Curriculum Mortis", *Institute for Conjectural Research*, (4 August 2008), conjunctural.blogspot.com/2008/08/curriculummortis.html
8. Phillip Blond, *The Ownership State: Restoring Excellence, Innovation and Ethos to Public Service*, (ResPublica/Nesta, 2009), p.10
9. Tobias van Veen, "Business Ontology (or why Xmas Gets You Fired)", *Fugitive Philosophy*, (29 December 2009), fugitive.quadrantcrossing.org/2009/12/business-ontology/
10. Franco Berardi, *Precarious Rhapsody: Semiocapitalism and the Pathologies of the Post-Alpha Generation*, (Minor Compositions, 2009), p. 32
11. Ibid., p. 40
12. Sherry Turkle, *Alone Together: Why We Expect More From Technology and Less from Each Other*, (Basic, 2011), p. 264
13. Jodi Dean, *Blog Theory: Feedback and Capture in the Circuits of Drive*, (Polity, 2010)
14. Dan Hind, *The Return of the Public*, (Verso, 2010), p. 146
15. David Smail, *Power, Interest and Psychology: Elements of a Social Materialist Understanding of Distress*, (PCCS, 2009), p. 11
16. Ibid., p. 7
17. Eva Illouz, *Cold Intimacies: The Making of Emotional Capitalism*, (Polity, 2007)